



دانشي زندگي



Portrait Of Dora Maar
Pablo Picasso,
1937.



سرشناسه: چرچ، جنیفر، ۱۹۵۴- م. ۱۹۵۴- Church, Jennifer, 1954- م.

عنوان و نام پدیدآور: چرا دودل بودن آن قدرها هم بد نیست / جنیفر چرچ: ترجمه نصراله مرادیانی

مشخصات نشر: تهران: بستردگل، ۱۴۰۲

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۴۵-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: 2021, Why It's OK to be of Two Minds

موضوع: پرسشگری (نظریه شناخت)

موضوع: Inquiry (Theory of Knowledge)

موضوع: استدلال

موضوع: Reasoning

موضوع: هشیاری

موضوع: Consciousness

موضوع: اندیشه و تفکر

موضوع: Thought and Thinking

موضوع: تصمیم‌گیری

موضوع: Decision making

شناسه افزوده: مرادیانی، نصراله، ۱۳۶۲-، مترجم

رده‌بندی کنگره: BD۱۸۳

رده‌بندی دیویی: ۱۷۸/۳۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۵۰۷۱۱۴



چرا دودل بودن آن قدرها هم بد نیست؟

جنیفر چیچ
نصراله مرادیانی



Why It's OK to be of Two Minds

Jennifer Church

Nasrollah Moradiani



چرا دو دل بودن آن قدرها هم بد نیست

جنیفر چرچ

ترجمه نصراله مرادیانی

نسخه پردازی: تحریریه بیدگل

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، زمستان ۱۴۰۲ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۴۵-۵

||  | نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir



۷	یادداشت مترجم
۱۱	مقدمه
۱۹	یک: مجادله با خود
۵۷	دو: تضاعف زمانی
۸۹	سه: به درون آوردن دیگری
۱۲۱	چهار: دیدگاه‌های جزئی‌نگر و کلی‌نگر
۱۴۵	پنج: طوری زندگی کن که گویی
۱۶۹	نتیجه‌گیری
۱۷۳	تکمله: چه موقع دودل بودن خوب نیست؟
۱۷۹	یادداشت‌ها
۱۹۳	کتاب‌شناسی

یادداشت مترجم

در مقایسه با دهه‌های گذشته، امروزه روز احتمال مواجهه آدم‌ها با فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون و متناقض و تأثیر پذیرفتن از آنها نه تنها افزایش یافته بلکه، خاصه در ایران امروزی، به دلایل متفاوت پیچیده‌تر و چندلایه‌تر و اضطراب‌آورتر هم شده است. برای مترجم کتابی که پیش رو دارید، زندگی در پرتو دو فرهنگ بسیار متفاوت، به لطف مادری ترک‌زبان و اهل تبریز، و پدری از قوم لر و زاده خرم‌آباد، خواندن و ترجمه این کتاب، اگر نگویم شبیه حدیث نفس، دست‌کم مثل مرور تجارب و خاطرات شخصی و بازنگری در آنها بود. اما، اگرچه جنیفر چرچ اصطلاح «دوپارگی ذهنی» را از کسانی وام می‌گیرد که در باب تأثیر فرهنگ‌های متفاوت بر انسان‌ها سخن می‌گویند، او از این اصطلاح برای شناخت و کندوکاو سایر ساحات ذهنی آدم‌ها نیز بهره می‌جوید. به جز تأثیر پذیرفتن از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون (که علی‌الظاهر دیگر امروزه اجتناب‌ناپذیر است)، دیدگاه‌های متعارض دیگری هم هستند که در ساحاتی دیگر موجب کشمکش درونی در ما می‌شوند: تقابل دیدگاهی که در گذشته داشته‌ایم با دیدگاه کنونی‌مان، تقابل دیدگاه خودمان با دیدگاه آن دیگری که درونی‌مان شده، تقابل دیدگاه‌های جزئی‌نگر و کلی‌نگر در زندگی و نیز نقش خیال در مقابل واقعیت فصول پنج‌گانه کتاب حاضر را تشکیل می‌دهند. این دوپارگی‌های ذهنی که در بسیاری موارد به کشمکش درونی

تبدیل می شوند برای همه ما آشناست. وقتی به «فرهنگ ایرانی» ای فکر کنیم که گشودگی چندانی در برابر تضارب آراء یا مجادله دیدگاه‌های مختلف از خود نشان نمی دهد، تأمل درباره اشکال متفاوت رویارویی با این دوپارگی‌ها اهمیت ویژه‌ای پیدا می کند. به جای رفع کشمکش از راه‌های مسالمت‌آمیزی که از نفوذ و قدرت هر دیدگاه می کاهد، یا کنار گذاشتن یک دیدگاه به بهای از دست رفتن محاسن و بینشی که می توانست به ما بیخشد، می توان با شگردهایی، هم‌زمان، هر دو دیدگاه را در خود زنده نگاه داشت. این نگاه واقعی به دیدگاه‌های متعارض یا متخاصم می تواند نگرش‌های تصنعی و لفاظانه و گاه ساده‌دلانه را که علی‌الظاهر می خواهند دو دیدگاه را از طریق پذیرش هر دو ابقا کنند زیر سؤال ببرد، نگرش‌هایی که در عمل با اعلام دوستی و نزدیکی دو دیدگاه از قدرت هر دو و از شدت تقابل آنها می کاهند. اتفاقی که در سطوح متفاوت سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران شاهدش بوده‌ایم.^۱

...

دیدگاه‌های متعارض و دوپارگی‌های ذهنی‌ای که جنیفر چرچ از آنها حرف می زند در عین حال ملازم و مستلزم تغییری اساسی در مفهوم «خود» در فرهنگ غرب از قرن نوزدهم بوده است؛ و امروزه روز در همه جای دنیا. «خود» دیگر مثل قبل نیست، که علی‌الظاهر معنایی ساده‌تر و یکدست‌تر و یکپارچه‌تر داشت. به همین دلیل در این کتاب به قلم پژوهشگری که در زمینه فلسفه ذهن مطالعه و تحقیق کرده، هم از مسائل روان‌شناختی سخن به میان می آید، هم اشاراتی به سایر نحله‌های فکری می شود. در ضمن، جنیفر چرچ به خاطر دقت کلامش، و به منظور طرح روشن‌تر مباحث نظری خود مثال‌هایی جذاب و به موقع خصوصاً از هنر و فرهنگ عامه و ادبیات می آورد. امیدوارم ترجمه

۱. نگاه کنید به «گفتگوی فرهنگ‌ها: طرح بحث» در کتاب ظلم، جهل و برزخیان زمین، محمد قائد، انتشارات طرح نو، ۱۳۹۱. و همچنین «فرهنگ بی چرا» در کتاب تمرین مدارا، محمد مختاری، انتشارات ویستار، ۱۳۷۷.

کتاب حاضر به بازاندیشی درباره مفهوم خود (self) کمک کند، مفهومی که علی‌الظاهر اکنون دیگر در فرهنگ فارسی زبان نیز انسجام و یکپارچگی اش از دست رفته و نگاهی جدی تر به آن ضروری می‌نماید.^۱

ن ۰۴۰

زمستان ۱۴۰۲



۱. برای مطالعه بیشتر درباره مفهوم «خود» نگاه کنید به کتاب من، مل تامپسون، ترجمه سونا انزابی نژاد، نشر گمان.

مقدمه

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که آدم‌ها عموماً به بیش از یک فرهنگ تعلق دارند، در جهانی که دیدگاه بیشتر آدم‌ها، بزرگ که می‌شوند تغییرات اساسی می‌کند، در جهانی که اکثر ما می‌کوشیم با کسانی همدل و دمساز باشیم که پیشینه‌ای بسیار متفاوت با ما دارند، در زمانه‌ای که بیشترمان نوعی شکاف و ناهمخوانی را تجربه می‌کنیم، شکافی میان جهانی که به آن پا می‌گذاریم و جهان‌هایی که خیالشان را در سر می‌پروریم. همه این شکاف‌ها و شقاق‌ها به آن معنی است که ما مکرراً در وضعیت «دوپارگی ذهنی» قرار می‌گیریم که موجب انواع گوناگون کشمکش درونی می‌شود. کشمکش درونی، همچون کشمکش بیرونی، باعث ناراحتی‌ها و دردسرهایی می‌شود که عموماً می‌خواهیم از آنها بر حذر باشیم — با دوری کردن از هرآنچه موجب کشمکش می‌شود، با ارزش قائل نشدن برای یکی از طرفین کشمکش، و یا با جست‌وجوی راه‌حلی مناسب و مسالمت‌آمیز. با این همه، این راهکارها عموماً ناموفق یا مخرب‌اند. در این مواقع، تمایل به نوعی یکپارچگی درونی هنوز در ما زنده است ولی نسبت به عملی شدن آن تردید داریم. از راه‌های مختلف سعی می‌کنیم بر تنش حاصل از دوپارگی ذهنمان فائق آییم، ولی به این کار باور نداریم و از شکست خوردن در آن متعجب نمی‌شویم.

استدلال‌های فلاسفه عموماً به نفع دیدگاه‌های خلل‌ناپذیر و «خود»‌های تمام‌وکمال است. تمامیت ارزشمند تلقی می‌شود چراکه ما این‌گونه احساس

بهتری داریم و نیز از آن رو که احتمال موفقیت بازیگری که تردید به دلش راه نمی‌دهد بیشتر است. در ضمن، ما فرض را بر این می‌گیریم که جهان نیز خود یکدست و بدون شکاف و خلل است، بنابراین، عقاید راستین دربارهٔ جهان هم باید یکدست و بدون اختلال باشند. علی‌الظاهر انکار ایدئال‌تمامیت اساساً تصور جهانی عینی و امکان تحقق «خود»ی مسئولیت‌پذیر را تهدید می‌کند. اینها چیزهایی هستند که نمی‌بایست به راحتی ازشان گذشت. بنابراین، این مهم است نشان دهیم می‌شود با دوپارگی ذهنی با آغوش باز مواجه شویم، بی‌اینکه تمجید از هر «خود»ی را که در جهانی متعارف سکنی دارد کنار بگذاریم. دوپارگی ذهنی می‌تواند جزئی نوآورانه و فرح‌بخش از زندگی باشد. رسالت کتاب حاضر توضیح دادن همین مطلب است.

ادراکات، داوری‌ها و ارزش‌های ما متکی بر «طرح‌واره‌ها» یا چارچوب‌های ذهنی تقریباً ثابت‌اند؛ طرح‌واره‌هایی که وظیفه‌شان سامان دادن به اطلاعاتی است که از طریق حواسمان دریافت می‌کنیم. این طرح‌واره‌ها متکی به خاطرات و توقعات ما، باورهای پیشین و امیال ما، امیدها و ترس‌های جاری ما هستند — چیزهایی که به نوبهٔ خود حاصل آمیزه‌ای از تمایلات شخصی، مراودات اجتماعی و زبان‌های گوناگون‌اند. فلان آیین مذهبی از یک نظر برایمان آزردهنده است و این نقطه‌نظر در تقابل است با دیدگاهی دیگر که آن آیین را در نظرمان دلگرم‌کننده جلوه می‌دهد؛ و هیچ‌کدام از این دو منظر فقط مبتنی بر عقیده‌ای واحد، میلی واحد، یا خاطره‌ای واحد نیست. به همین ترتیب، همواره مجموعه‌ای از باورها و امیال سبب می‌شوند که فلان کس را آدمی جاافتاده و پخته بخوانیم و با مجموعه‌ای از باورها و امیال کاملاً متفاوت او را مزور و گمراه بدانیم. با توجه به تکرر جهان‌بینی‌هایی که انسان‌ها در معرضشان قرار می‌گیرند، جای تعجب نیست که اغلب ما به منظور سامان‌دهی تجاربمان چارچوب‌هایی ذهنی را اتخاذ کرده‌ایم، و این چارچوب‌های ذهنی گاه در تعارض با یکدیگرند و چه بسا این چارچوب‌های ذهنی باهم تداخل داشته باشند.

در موارد استثنایی، دیدگاه‌های متعارض می‌توانند موجب پیدایش طبایع متعارض در فرد شود، طبایعی که هریک برای در اختیار گرفتن افسار بدن او در رقابت‌اند - نوعی اختلال تجزیه‌گر (یا سندروم چندشخصیتی). در چنین مواردی، چه بسا بهتر است از دو «خود» درون یک بدن حرف بزنیم. همچنین، در مواردی که باورها و امیال آگاهانه فرد در تعارض با باورها و امیال ناخودآگاه او قرار دارند (مثلاً وقتی آدم‌ها دچار خودفریبی می‌شوند یا در مواردی که شخص در ضمیر آگاهش چیزی را پذیرفته، ولی ناخودآگاه از آن شرمناک است). [۱]

قابلیت آدم‌های متفاوت برای ماندن در حالت تردید و دودلی متفاوت است، و طرز فکر بعضی آدم‌ها بیشتر از دیگران پذیرای کشمکش و تضارب آراء است. با این حال اگر ما دو دیدگاه را هم‌زمان در پیش بگیریم که یکی گزینه‌ای (مثلاً دروغی مصلحت‌آمیز یا شغلی نان‌وآب‌دار) را پیش می‌نهد و دیگری آن گزینه را محکوم می‌کند، به احتمال زیاد دچار کشمکش درونی خواهیم شد؛ یا وقتی طرح‌واره‌ای را اتخاذ می‌کنیم که موجب می‌شود ابتکار و نوآوری را ارزشمند بینگاریم و توأمان طرح‌واره دیگری که به موجبش اطمینان و دقت برایمان ارزشمند است. بی‌تردید زندگی راحت‌تر می‌شد اگر کشمکش درونی وجود نمی‌داشت. منتها، هستند ذهنیت‌های دوپاره‌ای که داشتشان ارزشمند است - نه تنها به خاطر غنای مضاعفی که به زندگی ما می‌بخشند، بلکه در عین حال به دلیل دانش مضاعف، انعطاف‌پذیری مضاعف و همدلی مضاعفی که برای ما فراهم می‌کنند.

ایدئال تمامیت از چند جهت مورد انتقاد قرار گرفته است. ممکن است طرف‌داران تکرر در جامعه از تکرر در نهاد تک‌تک اعضای آن جامعه هم حمایت کنند - با این استدلال که اگر پذیرش دیدگاه‌های متعارض، به‌طور عمده، برای جامعه مشکلی به وجود نمی‌آورد، پس می‌تواند برای فرد هم بی‌ضرر و مفید باشد. خیلی‌ها نگرانند که تلاش برای وحدت و یک‌شکلی (در جامعه و در درون هر فرد) موجب خاموش و سرکوب شدن بعضی صداها شود

و در نتیجه آنارشی (چه درونی و چه بیرونی) از هر تلاشی برای سامان‌مندی ارجح‌تر شود. به علاوه، پژوهشگران اخلاق و کردار بشری محاسن توجه به مسائل از دیدگاه‌های متفاوت و نیز محاسن فعالیت توأمان اجزای متفاوت مغز را به اثبات رسانده‌اند. جدی‌ترین انتقادهای ما، انتقاد از انگاره جهان مستقل از ذهن بوده است — یعنی جهانی بدون در نظر گرفتن اینکه ما درباره‌اش چه فکر می‌کنیم. اگر چنین جهانی مستقل از ما در کار نباشد، این اختیار را داریم که واقعیت‌های متکثر و متعارضی را برای خود ابداع کنیم. بهتر است همه انتقادهایی که به تمامیت وارد می‌شود مورد توجه قرار گیرند، ولی همان‌طور که خواهیم دید، تعدادی از این نقدها متقاعدکننده‌تر از بقیه هستند.



فصل ۱ به ارائه تعریفی روشن از «دودل بودن» اختصاص یافته است. در این فصل، مثال‌هایی گوناگون از افرادی ارائه می‌شود که تجربه زندگی زیر سایه دو فرهنگ را داشته‌اند: شرح دابلو.ای.بی. دوپوا از ذهنیت دوپاره در میان آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، تلاش‌های رالف والدو امرسون برای تلفیق معنویت و عقل، هویت دوگانه ایدرین پایپر در مقام هنرمند و فیلسوف و چند مثال دیگر از زندگی روزمره. دوپارگی ذهنی وقتی اتفاق می‌افتد که ما برای سامان‌دهی تجربه‌مان از طرح‌واره‌های متعارض بهره می‌بریم، طرح‌واره‌هایی که تعارضاتشان موجب کشمکش‌های ذهنی جدی و دیرپاست. آدم‌هایی که در دو (یا چند) فرهنگ متفاوت بزرگ شده‌اند مکرراً دوپارگی ذهنی را تجربه می‌کنند؛ همچنین کسانی که از دو یا چند خرده‌فرهنگ پا می‌گیرند — یعنی به عبارتی اکثر ما. اینجاست که برهان‌های گوناگون برای غلبه بر تعارض یا کشمکش را مرور می‌کنم و به این نتیجه می‌رسم که متقاعدکننده نیستند. بعد، چند راه متداول برای غلبه بر کشمکش درونی را

مرور می‌کنم — فیصله دادن به کشمکش، تفکیک اجزای کشمکش و انحلال کشمکش — و نشان می‌دهم چرا برای مصادیقی که در نظر داریم اینها گزینه‌هایی نامطلوبند. اما می‌ماند این سؤال که: بهترین شیوه برای مواجهه با کشمکش درونی حاصل از دوپارگی ذهنی کدام است؟ و برای رویاروشدن با این چالش سه مدل معرفی می‌شود: مدل تردستی، مدل ایزومتریک و مدل اخلاک‌گری. (این سه مدل در فصول بعدی نیز راهنمای ما خواهند بود.)

فصل ۲ به نوعی از دوپارگی ذهنی می‌پردازد که حاصل زنده نگه داشتن نسخه‌ای از خودمان در حافظه‌مان است. تا وقتی دیدگاه آن «خود» گذشته «درونا» به یادمان باشد، و تا وقتی آن دیدگاه گذشته با دیدگاه کنونی مان مغایرت داشته باشد، به شکلی جدی کشمکش ذهنی را تجربه خواهیم کرد. وقتی «خود» آینده‌مان را تصور می‌کنیم نیز اتفاق مشابهی می‌افتد. یکی از راه‌های مواجهه با این کشمکش ذهنی جای دادن هر دو دیدگاه در روایتی است که از گذشته آغاز می‌شود و تا زمان حال و بعد آینده ادامه می‌یابد. راه دیگر رویارویی با این کشمکش اصرار بر این است که «گذشته دیگر گذشته» و حالا دیگر بخشی از وجود ما نیست. این گزینه‌ها همگی نقد می‌شوند و بدیل‌هایی بهتر پیش نهاده می‌شود.

فصل ۳ به آن مواردی می‌پردازد که دیدگاه شخصی دیگر را «درونی» می‌کنیم. مواردی از این دست: وقتی دیدگاه یکی از والدین یا معلمی را برای خود درونی کرده‌ایم، یا وقتی با دوستی یا کسی که دوستش داریم یا عاشقش هستیم همدل و موافقیم. برای تصور و تخیل دیدگاه شخصی دیگر راه‌هایی متفاوت وجود دارد. با این حال، همدلی مستلزم این است که تجربه دیگری را «از درون» تصور کنیم و این می‌تواند، علی‌رغم آگاهی مان از اینکه نگرش آدمی دیگر متعلق به اوست، موجب کشمکش درونی شود. دو مدل تردستی و ایزومتریک، که در انتهای فصل ۱ معرفی می‌شوند، شیوه‌هایی نویدبخش برای مواجهه با این نوع کشمکش‌ها هستند.

فصل ۴ مواردی را در برمی‌گیرد که دودل بودن ما به دلیل داشتن دیدگاه کلی‌نگر و جزئی‌نگر به موقعیتی واحد است. از منظر جزئی‌نگر، اعمال و احساسات ما — سختکوشی برای رسیدن به اهدافمان، خشم از توهینی که بهمان شده، ترس از مرگ — می‌توانند بی‌نهایت مهم به نظر برسند، اما از منظری کلی‌تر به‌کل بی‌اهمیت به نظر می‌رسند. ظاهراً در نظر گرفتن و حفظ هر دو دیدگاه ویژگی مهم هر انسانی است، ولی توأمان بودن این دو دیدگاه موجب نوعی کشمکش درونی جدی می‌شود. اتخاذ موضع دوگانه طنز واکنشی متداول ولی مشکل‌آفرین است. جست‌وجوی راهی برای فاصله‌گذاری ذهنی از واقعیات هم راهی دیگر است. با این حال، این رویکردها به احتمال قوی موجب می‌شوند نه تنها از هم‌زمانی دیدگاه جزئی‌نگر و کلی‌نگر چیزی عایدمان نشود، بلکه چیزی را هم از دست بدهیم. انواع گوناگون خنده و انواع گوناگون سرورنالیسم نویدبخش راه‌هایی فرح‌بخش‌تر برای حفظ هر دو دیدگاه جزئی‌نگر و کلی‌نگر هستند.

فصل ۵ به بررسی نوعی از دوپارگی ذهنی می‌پردازد که حاصل فرافکنی خیال به واقعیت وضعیتمان است، بی‌اینکه در واقع آن خیال را باور داشته باشیم — مثلاً تصور اینکه همه چیز در جهان زادهٔ ارادهٔ ماست یا تصور اینکه دست‌آخر نیکی پاداش می‌گیرد و بدی مجازات می‌شود. در چنین مواردی، صرفاً نه به خیال آنچه حقیقت می‌پنداریم دلخوش می‌شویم، و نه آنچه حقیقت می‌دانیم را منکر؛ بلکه اینها شگردهایی هستند که ما را قادر می‌سازند طوری زندگی کنیم گویی که جهان فلان‌طور است، درحالی‌که کاملاً آگاهیم واقعیت اساساً چیز دیگری است. فلاسفه از نقطه نظر نظریه‌های علمی، توهم ارادهٔ آزاد و یکپارچگی فرضی آدم‌ها دربارهٔ زندگی به شیوهٔ «گویی که» به بحث پرداخته‌اند. با نگاهی دقیق‌تر به هریک از این موارد متوجه می‌شویم که فقط برخی از آنها ویژگی‌هایی دارند که دوپارگی ذهنی حاصل از آنها را توجیه می‌کند.

کتاب حاضر مانیفستی در دفاع از کشمکش درونی یا اذهان گسسته نیست. خیلی از کشمکش‌های درونی را باید رفع کرد و خیلی از گسسته‌ها و شکاف‌ها نامطلوبند. در بعضی فصل‌ها به شماری از دوپارگی‌های نامطلوب ذهنی اشاره کرده‌ام. تکلمه‌ای که کتاب با آن پایان می‌یابد شرحی کلی‌تر از این می‌دهد که در چه مواقعی خوب نیست دودل باشیم. از جمله آن مواردی که یکی از طرح‌واره‌های رقیب جداً در مورد ماهیت جهان گمراه‌کننده است، و نیز مواردی که یکی از طرح‌واره‌های رقیب برای خودمان یا برای دیگران جداً خطرناک است، و مواردی که داشتن دو طرح‌واره باعث می‌شود از پیروی از هر دو باز بمانیم.

به احتمال قوی همه آدم‌ها با پنج نوع دوپارگی ذهنی که در این کتاب از آنها دفاع می‌کنم آشنا هستند: همه ما از فرهنگ‌های متفاوت تأثیر پذیرفته‌ایم، همه ما «خود»های گذشته‌مان را به خاطر داریم که با «خود»های کنونی‌مان فرق می‌کرده‌اند، همه ما با افرادی همدلی می‌کنیم و دمساز می‌شویم که برایمان اهمیت دارند، همه ما هم از دیدگاه‌های جزئی‌نگر امور را می‌نگریم هم از دیدگاه‌های کلی‌نگر، و همه ما به خیالاتی وابسته‌ایم که به مواجهه ما با واقعیت سمت‌وسو می‌دهند. درحالی‌که اغلب نظریه‌پردازی‌ها در این موارد در پی رفع کشمکش‌های مربوطه‌اند، استدلال من در جهت حفظ — و در بعضی موارد، تشدید — کشمکش است. به علاوه، سعی کرده‌ام نشان دهم که چطور دودل بودن، اگر به درستی با آن مواجه شویم، می‌تواند هم فرح‌بخش باشد هم روشن‌گر.

یک

مجادله با خود

از مجادله با دیگران خطابه می‌سازیم، از مجادله با خود شعر.
(پیتس ۲۵)

حرف پیتس صرفاً ادعایی دربارهٔ انگیزهٔ او یا هر کس دیگر برای شعر سرودن نیست. بلکه ادعایی است مرتبط با قابلیت شعر برای ایجاد کشمکش‌های درونی، از طریق اتخاذ بیش از یک دیدگاه یا اتخاذ معانی متفاوت در آن واحد. [۱] به عنوان مثال، اشعار بودلر را این‌طور وصف کرده‌اند: «مشاهدهٔ دو تصویر از جهان در آن واحد... مثل تلسکوپ‌ی معیوب، دو تصویری که می‌بینید از هم جدا می‌مانند: هم‌زمان هر دو بر جای می‌مانند، انگار که دو چیز متفاوت‌اند» (ملتسر، ۱۴-۱۳). صدالبته دو پارگی ذهنی به شعر محدود نمی‌شود، بلکه در جای جای زندگی روزمره قابل مشاهده است.

پیشینه

اصطلاح «دوپارگی ذهنی» بیش از هر جا در نوشته‌های دبلیو.ای. بی دوبوآ آمده است، کسی که در سال ۱۹۰۳ از کشمکش درونی‌ای حرف زد که «جماعت سیاهپوست» تجربه‌اش می‌کردند. این سیاهپوستان از طرفی آرمان‌ها و داوری‌های جامعهٔ سفیدپوستان آمریکا را درونی خود کرده بودند، و از طرف دیگر شیفتهٔ میراث «سیاه» خود بودند.

این دوپارگی ذهنی احساس عجیبی است: اینکه همیشه خودت را از دید دیگران بینی، اینکه وجود خودت را با متر و معیار جهانی بسنجی که با تحیر به چشم تحقیر و ترحم به تو نگاه می‌کند. آدم

هر لحظه دوباره بودن خودش را احساس می‌کند: هم آمریکایی، هم سیاهپوست. دو روح، دو اندیشه، دو عزم آشتی ناپذیر؛ دو آرمان متخاصم در یک تن سیاه.

(دوبوآ ۳)

ذهنیت دوباره‌ای که دوبوآ شرحش می‌دهد ترکیبی ساده از نگاه تحقیرآمیز دیگران به خود، که حالا درونی شده، و نوعی مناعت طبع باز یافته نیست؛ پیشنهاد دوبوآ صرفاً رد نقطه نظر فرد یا نهاد سرکوب‌گر نیست. بلکه آنچه او از آن حرف می‌زند «نزاعی» است میان دو دسته آرمان ارزشمند. او آرمان‌های جامعه سفیدپوستان آمریکا را، تا وقتی آنها مروج «تمدن، فرهنگ، نیکوکاری و پیشرفت» باشند، تأیید می‌کند؛ ولی تصدیق می‌کند که تمرکز بر این ارزش‌ها مؤید این نگرش است که سیاهپوستان تحصیل نکرده آدم‌هایی «عامی» و «بی فرهنگ» اند. او در ضمن بر ارزش کار ییدی تأکید می‌ورزد، بر «ایمان بی تکلف و فروتنی» و «شوخی طبیعی دلنشین»؛ ولی خوب می‌داند که تمرکز بر این ارزش‌ها نیز باعث می‌شود جامعه سفیدپوستان آمریکا «وادی پرگردوغبار دلار و رندی» به نظر برسد، آکنده از «کلاشی و بی‌رحمی» و «ولنگاری خشونت‌بار». هر دو دیدگاه چه بسا ارزشمند باشند، ولی (تاکنون) «آشتی ناپذیر» بوده‌اند، چراکه هر کدام از این دو دیدگاه اعتبار آن یکی را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، دو پارگی ذهنی «جماعت سیاهپوستان» آمریکا هم در سرفرین است هم فرصتی مغتنم. از طرفی موجب اضطراب، شرم، سوائق متقابلاً ویران‌گر، و راهبردهای واقعیت‌گریز است. «این اتلاف اهداف دوباره، این جست‌وجو از پی تحقق دو آرمان آشتی ناپذیر، توأم با شجاعت و ایمان و کردار ده‌ها هزار آدم، نتیجه‌اش هرج‌ومرجی هولناک بوده؛ و باعث شده خیلی وقت‌ها مفتون خدایانی دروغین و توسل به وسایل دروغین رستگاری شوند؛ و ظاهراً گاه حتی موجب شده از خود شرمشان شود» (۴). از طرف دیگر، تا وقتی آمریکایی‌های سیاهپوست (برخلاف سفیدپوستان) کشش هردو دسته آرمان را احساس

کنند، دوبوا آنها را در موضعی مناسب برای پیشبرد انسانیت تا سرحد رشد و کمال می‌داند.

مطلوب او در این آمیزش این است که هیچ‌یک از دو «خود» از دست نروند. آرزوی او آفریقایی کردن آمریکا نیست، چراکه جهان و آفریقا می‌توانند چیزهای زیادی از آمریکا بیاموزند. او قصد ندارد خون سیاهپوستی‌اش را در تندآب آمریکایی‌گرایی رقیق کند، چون می‌داند خون سیاهپوست‌ها نیز برای جهان پیامی در چننه دارد.

(۳)

کار، فرهنگ، و آزادی — همه اینها را نه جداجدا بلکه به اتفاق هم می‌خواهیم، نه یکی از پی دیگری، بلکه توأمان؛ درحالی‌که هریک پرورش می‌یابند و روی هم تأثیر می‌نهند، همگی در جدوجهد برای رسیدن به آن ایدئالی که همچون نه‌ری مقابل سیاهان جاری است... تا اینکه روزی، در خاک آمریکا، دو تبار متفاوت خصلت‌هایی را به یکدیگر عطا کنند که شوربختانه هردو از آنها محرومند.

(۷)

(در بخشی دیگر، بحث خواهم کرد که از نظر دوبوا چگونه این دو آرمان متعارض می‌توانند با یکدیگر سازگار شوند.)

فمینیست‌ها، منتقدان ادبی، و نظریه‌پردازان منتقد تبعیض نژادی، تعریفی را که دوبوا از دوپارگی ذهنی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار ارائه می‌دهد اتخاذ کرده، جرح و تعدیل کرده و بسط داده‌اند. ذهنیت زن‌ها نیز، به عنوان دسته‌ای دیگر از کسانی که زیر یوغ بوده‌اند، دوپاره دانسته می‌شود، چراکه آنها دیدگاه مردانه را درونی خود کرده و درعین حال دیدگاه مستقل خود درباره خودشان و جهان را نیز داشته‌اند. با خواندن آثار ادبی نیز به ذهنیت دوپاره نویسندگان درباره نژاد، جنسیت، و تمایلات جنسی پی می‌بریم، از طریق شخصیت‌هایی

که بین سازگاری و عصیان در رفت و آمدند، از طریق داستان‌هایی که از اشباح و همزادهای شخصیت‌ها می‌گویند، و از طریق حرف‌هایی که به تفاسیر متعارض راه می‌دهند. [۲] در ضمن، درک روزافزون پیچیدگی‌های مسئله تبعیض نژادی، آن هم در ارتباط با طبقه اجتماعی، جنسیت، تمایلات جنسی، دین و ملیت، نه فقط موجب شکل‌گیری بحث و گفت‌وگو درباره ذهنیت دوپاره شده، بلکه به بحث در باب ذهنیت‌های سه‌پاره و چهارپاره هم دامن زده است، چراکه مثلاً زن همجنس‌گرای اسپانیایی چه بسا دیدگاه‌های فرهنگ اسپانیایی، فرهنگ سفیدپوستان، فرهنگ غیرهمجنس‌گرایان، و کلیسای کاتولیک را درونی کرده باشد — فرهنگ‌هایی که هریک، اگرچه به شکل متفاوت، او را فردی ناکارآمد و ناقص می‌دانند. در همه این موارد، کشمکش درونی زاده درونی کردن برخی نگرش‌های غالب در کنار نگرش‌های دیگری است که با آنها مغایرت دارند.

با این حال، اصطلاح «دوپارگی ذهنی» کاربردی قدیمی‌تر و مبهم‌تر دارد و به منظور توصیف وضعیتی به کار می‌رود که آدم مغایرت بنیادی دو دیدگاه را تجربه می‌کند — صرف نظر از علل اجتماعی آن وضعیت و صرف نظر از غلبه یکی بر دیگری. رالف والدو امرسون درباره مغایرت دیدگاه عقل و دیدگاه معنویت این‌گونه حرف می‌زند:

بدترین خصلت این دوپارگی ذهنی این است که زندگی دوگانه‌ای که در پیش می‌گیریم، زندگی مبتنی بر فاهمه و زندگی مبتنی بر معنویات، واقعاً ربط و پیوند چندانی به هم پیدا نمی‌کنند، نه هرگز با یکدیگر مواجه می‌شوند نه برآوردی از یکدیگر ارائه می‌دهند.

(امرسون ۱۰۵)

جورج الیوت هم این اصطلاح را به نحوی مشابه به کار می‌برد، آنجا که لاتیمر دارد با شور و وحشت توأمان، در حالی که هم‌زمان مسحور رازآمیزی و ترس از اسارت است، در ذهنش ازدواج با کسی را سبک‌سنگین می‌کند:

نمی‌توانی این دو پارگی ذهنی درون مرا تصور کنی؟ که همچون دو نهر موازی در جریان‌اند و هیچ‌جا ممزوج نمی‌شوند و الوانشان در هم نمی‌آمیزد؟

(البوت (۲۱) [۳]

در این موارد و در موارد مشابه، آدم‌ها ممکن است دربارهٔ جهان دیدگاه‌های مغایر هم داشته باشند — دیدگاه‌هایی زائیدهٔ تجارب متفاوت یا زبان‌های متفاوت یا دغدغه‌های متفاوت — درحالی‌که هیچ‌کدام از آن دو دیدگاه متداول‌تر یا مقبول‌تر از آن یکی نیست. نگرش طبیعت‌دوست کسی چه بسا با نگرش او در زمینهٔ اقتصاد مغایرت داشته باشد، نگرش نیویورکی‌اش چه بسا با نگرش کالیفرنایی‌اش در تضاد باشد، و نگرشش در مقام مادر چه بسا در تقابل باشد با نگرشش در کسوت قاضی دادگاه — و شاید این موجب دوپارگی‌های ذهنی‌ای شود که هیچ‌یک از دو طرف تعارض ما، چه به لحاظ اجتماعی چه به لحاظ روانی، بر دیگری برتری نداشته باشد.

مؤلفه‌ها و تشریح آنها

در معنایی که من از اصطلاح دوپارگی ذهنی مراد می‌کنم، ویژگی‌های اصلی آن از این قرار است:

۱. تجربهٔ فرد بر طبق دو (یا چند) طرح‌وارهٔ متفاوت تشکیل می‌شود.
۲. این طرح‌واره‌های متفاوت در زمان واحد و در وضعیت‌های واحد در کار هستند.
۳. هریک از این طرح‌واره‌ها مهم و پایدارند.
۴. هم‌زمانی این طرح‌واره‌های متفاوت به کشمکش ذهنی آگاهانه می‌انجامد.

۱. طرح‌واره را می‌توان چارچوب ذهنی یا مجموعه معیارهایی دانست به‌منظور سامان‌دهی اطلاعاتی که از جهان کسب می‌کنیم. طرح‌واره‌ها بعضی از واقعیت‌ها و امکان‌ها را برجسته می‌کنند و واقعیات و امکان‌های دیگر را به

پس زمینه می‌رانند؛ طرح‌واره‌ها توجه ما را به برخی جزئیات و نسبت‌ها جلب می‌کنند. یعنی به شماری پیوندها و اشارات — و درعین حال سایر جزئیات و نسبت‌ها را نادیده می‌گیرند. مثلاً موقع شنیدن مکالمه‌ای یا هنگام تماشای فیلم سینمایی، «طرح‌وارهٔ تعلیق» به‌ویژه موجب توجه ما به مواردی می‌شود که گویای اعتماد یا بی‌اعتمادی هستند، یا موجب توجهمان به نشانه‌های نیات و مقاصد پلید، یا موجب توجهمان به احتمال پیامدهای خطرناک و غیره. از طرف دیگر، «طرح‌وارهٔ کمدی» توجه ما را خاصه به بازی با کلمات، گاف‌های هنگام گفت‌وگو و احتمال پیامدهای مهمل و غیره جلب می‌کند. (فعالیت اولیه در باب تفسیر داستان‌ها بود که آغازگر چیزی شد که امروز نوشته‌های پیرامون طرح‌واره‌های روانشناختی دانسته می‌شود.) [۴] به همین ترتیب، وقتی یک زوج متأهل را می‌بینیم، «طرح‌وارهٔ عاشقانه» توجه ما را بیشتر جلب جلوه‌های عواطف محبت‌آمیز می‌کند، بیشتر خوش داریم شور عاشقانهٔ بین آن دو را تصور کنیم، و تمایلمان به تصور پایان خوش بیشتر است؛ درحالی‌که «طرح‌وارهٔ به دام افتادن» بیشتر توجه ما را به عقب‌نشینی و جدایی آدم‌ها جلب می‌کند، به تصور نقش اجبار و تحمیل بین دو طرف بیشتر مایلیم، و ظنمان بیشتر به محنت و غم آینده می‌رود.

ما انسان‌ها طرح‌واره‌هایی را که برای ساماندهی اطلاعات از آنها بهره می‌بریم از راه‌های گوناگون کسب می‌کنیم. بعضی طرح‌واره‌ها از راه بیولوژی در ما نهاده می‌شود: به‌عنوان مثال، ظاهراً ما با «طرح‌واره‌های شکار»، «طرح‌واره‌های عشق‌ورزی» و «طرح‌واره‌های فرزندداری» زاده می‌شویم — طرح‌واره‌هایی که نه تنها هادی رفتار ما بلکه هادی توجه ما به پیرامونمان نیز هستند، و نیز تعیین‌کنندهٔ الگوهایی که برایمان آشنا هستند و الگوهایی که آشنا نیستند، و امکان‌هایی که به ذهنمان خطور می‌کند و خطور نمی‌کند. این طرح‌واره‌ها می‌توانند از طریق انواع گوناگون تعاملات اجتماعی و خو گرفتن با جامعه بسط و تفصیل یابند: طرح‌وارهٔ فطری شکار با تجربهٔ

شکار تکمیل و تعدیل می‌شود، و طرح‌وارهٔ عشق‌ورزی فطری مان با تجربهٔ عشق‌ورزی. (این تکامل یافتن‌ها و جرح و تعدیل‌ها می‌توانند به تکامل بعضی اتصالات عصبی کمک کنند.) عادات یک کودک نیز، در خیابان یا وقتی با دوستانش بازی می‌کند، می‌تواند طرح‌واره‌هایی را پدید آورد که به واسطهٔ آنها محله‌های جدید و دوستی‌های جدیدش را تجربه خواهد کرد. در ضمن، زبان هم نقشی مهم در شکل‌گیری طرح‌واره‌های ساماندهی اطلاعات بازی می‌کند: زبان‌های متفاوت بر خصایصی متفاوت تأکید می‌کنند، تداعی‌های متفاوتی ایجاد می‌کنند و استنباط‌های متفاوت را فرامی‌خوانند. به علاوه، در دل هر زبانی چندین زبان فرعی هست — زبان‌هایی که گروهی از کاربرانِ زبان به آن تمایل دارند، یا زبان‌هایی که در بعضی جاها مطلوب‌اند و در بعضی دیگر نه. «زبان کوچه و بازار» و «زبان آکادمی»، از آنجا که الگوهای به‌کل متفاوتِ توجه، ارتباط و انتظارات آدم‌ها را برمی‌انگیزند، بر طبق طرح‌واره‌هایی بسیار متفاوت عمل می‌کنند.

تفکیک طرح‌واره‌ها هم همچون تفکیک زبان‌ها کار آسانی نیست. (آیا انگلیسی کهن زبانی است متفاوت از انگلیسی امروزی؟ آیا اسپنگلیش زبانی جدید است؟ آیا طرح‌وارهٔ فرزندداری من و دیگری یکی است؟ آیا طرح‌وارهٔ عشق‌ورزی نسل جدید چیزی است متفاوت؟) خوشبختانه، برای مقاصدمان در این کتاب نیاز نداریم بفهمیم کجاست که طرح‌واره‌ها به کل از هم متمایز می‌شوند؛ علاقهٔ ما متوجه مواردی است که در آنها استفادهٔ کنونی مان از طرح‌واره‌های متفاوت موجب کشمکش ذهنی جدی می‌شود؛ به عبارتی اهمیت ندارد که آیا در واقع طرح‌واره‌های متعارض ما نسخه‌های متفاوت طرح‌واره‌ای یکسان‌اند یا اساساً طرح‌واره‌هایی متفاوت‌اند.

۲. علاوه بر این، لزومی ندارد به دقت تک‌تک آن مواردی را که طرح‌واره‌های متفاوت در زمان واحد و در موقعیت واحد به حساب می‌آیند مشخص کنیم. چراکه، تکرار می‌کنم، تمرکز ما بر مواردی است که استفاده از طرح‌واره‌های

متفاوت کشمکش‌های ذهنی پدید می‌آورد، و اگر آدم در زمینه‌ای واحد و در زمانی واحد دعوی هردو را تجربه نکند، از کشمکش روانی خبری نخواهد بود. به عبارت دیگر، انطباق زمانی ذهنی و انطباق وضعیت ذهنی است که برای تجربه (و نه وجاهت) دویارگی ذهنی ضرورت دارد. اگر امرسون، طی هفته‌ها، امورات پیرامونش را به واسطه طرح‌واره عقل تجربه می‌کرد و آخرفته‌ها به واسطه طرح‌واره معنوی، یعنی اگر این دو طرح‌واره هرگز هم‌زمان در کار نمی‌بودند، آن وقت کشمکش ذهنی‌ای به وجود نمی‌آمد. ولی او مکرراً خودش را گرفتار افسون هردو طرح‌واره می‌یافت؛ لذا دچار کشمکش درونی می‌شد. علاوه بر این، اگر امرسون طرح‌واره عقل را برای رسیدگی به چیزهای بی‌جان استفاده می‌کرد و طرح‌واره معنوی را در امور بشری به کار می‌گرفت، و هیچ حس نمی‌کرد این دو زمینه باهم تداخلی پیدا کنند، آن وقت هم کشمکش ذهنی اتفاق نمی‌افتاد. ولی او در مواجهه با اغلب چیزها—جان‌دار و بی‌جان—هر دو طرح‌واره را تعمیم‌پذیر می‌یابد و نتیجه‌اش هم کشمکش درونی است.

بنابراین، می‌توان با تفکیک زمان یا موقعیتی که طرح‌واره‌های متفاوت در آنها عمل می‌کنند از دویارگی ذهنی اجتناب کرد. منتها قدرت حافظه و درآمیختن امور در جهان این کار را سخت می‌کند و همان‌طور که در ادامه خواهیم دید این‌گونه تفکیک کردن طرح‌واره‌ها بیش از اینکه نتیجه‌ای مطلوب داشته باشد زیان‌بار است.

۳. زیاد اتفاق می‌افتد که ما بین دو (یا چند) فهم متفاوت از یک وضعیت و شیوه‌های متفاوت واکنشمان به آن وضعیت دودل و مردد می‌شویم: آیا حرف فلانی را توهین بینگارم یا شوخی؟ آیا منظره پس از آتش‌سوزی به طرزی ناگوار زیباست یا اندوه‌بار و بی‌روح؟ آیا رد کردن پیشنهادی موجب آسودگی است یا موجب حرمان؟ آیا نمایشی که دیدم ترازدی بود یا کم‌دی؟ با این حال، بیشتر این موارد نسبتاً گذرا و کم‌ویش بی‌اهمیت‌اند. ما بدون معطلی یکی را به آن یکی ترجیح می‌دهیم؛ یا راهی پیدا می‌کنیم تا تعارض را از میان ببریم

(مثلاً پیش خود می‌گوییم دست انداختن کسی همیشه توهین‌آمیز است، مناظر خشک و بی‌روح زیبا هستند، فجایع باعث پدید آمدن مجال و فرصت می‌شوند، موقعیت‌های تراژیک را می‌شود به شکلی کمیک هم بازنمایی کرد)؛ یا اینکه ما اساساً می‌رویم سراغ دل‌مشغولی‌های دیگرمان. چه بسا بتوانیم چنین مواردی را دوپارگی‌های ذهنی موقت بنامیم. ولی من قصد دارم مفهوم دوپارگی ذهنی را صرفاً برای آن دست از کشمکش‌های درونی به کار ببرم که پایدارتر و جدی‌تر هستند. محدود کردن این اصطلاح برای این نمونه‌های جدی‌تر موجب می‌شود رشته پیوندمان را با نویسندگانی تاریخ‌ساز همچون دو بوآ، امرسون، و الیوت (که قبلاً ذکرشان رفت) حفظ کنیم. منتها، مهم‌تر از همه باعث می‌شود صحبت از دوپارگی ذهنی یا گرفتار شدن بر سر دوراهی ذهنی موجه به نظر برسد. چراکه دوپارگی ذهنی دربرگیرنده کشمکشی ذهنی است که فراگیرتر و پایدارتر از کشمکش لحظه‌ای آدم درباره چگونگی برداشت کردن حرف فلانی یا دسته‌بندی فلان فیلم ذیل یک ژانر سینمایی است.

۴. بارزترین نمونه‌های کشمکش آگاهانه ذهنی آن وقتی است که آدم باورها و امیالی دارد که خود می‌داند متعارض‌اند. در مورد باورها، آدم می‌داند که هر دو باور نمی‌توانند درست باشند؛ در مورد امیال، آدم می‌داند نمی‌شود هر دو را ارضا کرد. (در مورد انتظارت، تصورات، و خاطره‌های متفاوت هم اوضاع از همین قرار است — که وقتی هر دو حقیقت نداشته باشند در تعارض‌اند؛ و همین‌طور در مورد امیدها و هوس‌ها و برنامه‌ریزی‌ها — و وقتی هر دو امکان کامیابی نداشته باشند در تعارض‌اند.) آستانه تحمل آدم‌های متفاوت در مواجهه با تعارضات موجود در باورها و امیالشان متفاوت است، ولی باورها و امیال متعارض موجب پدید آمدن تمایلات و خواهش‌های متعارض می‌شوند و تمایلات و خواهش‌های متعارض برای هر آدمی مشکل‌ساز و آزاردهنده است. اگر باور داشته باشم که شاهد رشد اقتصاد خواهیم بود و هم‌زمان باور داشته باشم اقتصاد رشد نخواهد کرد، دچار کشمکش ذهنی خواهم شد.